

حبر الامه دکتر علینقی منزوی

[مجله کاوه (مونیخ) ش 55، ج 12، بهمن 1353، صص 23-25]

همه‌ی ما از دانشگاه‌هایی که پیش از فتوحات عمر در خوزستان (جندی‌شاپور) و در بابل (سورا) و در تیسفون (بغداد) و نیز در حران و نصیبین (کردستان) وجود داشت آگاهی داریم و می‌دانیم که این مراکز علم پس از یورش عمر، مدت دو قرن بکلی خاموش شد و فقط در قرن سوم بود که اندک‌اندک خلیفگان، با تمدن مردم زبردست خود آشنایی یافتند و با کوشش‌های خستگی‌ناپذیر وزیران ایرانی که از بردگی بدین مقام ارتقا یافته بودند، مانند خاندان ذوالریاستین، اجازه‌ی گشایش کتابخانه‌ای در بغداد به نام "دارالحکمه" به وسیله‌ی مأمون صادر شد. اگر بیاد آوریم که مغول-ها با همه وحشی‌گری‌هایشان که اوراق تاریخ را سیاه کرده است فقط ده سال پس از تسلط بر بغداد، به خواجه نصیر طوسی اجازت دادند تا بزرگترین دانشگاه آن عصر را در مراغه تأسیس کند و دانشمندان خاور و باختر (از چین تا مصر و سوریه) را در آن گرد آورد، و بزرگترین کتابخانه را تهیه و در اختیار آنان بنهد، در آن صورت میزانی برای سنجش سرعت تمدن‌پذیری میان تازیان و مغولان به دست خواهیم آورد. زیرا که این دو قوم هر دو در حال توحش خود ایران را زیر سم ستوران خویش به خاک و خون کشیدند و پس از مدتی از پلکان فرهنگ ایران بالارفته متمدن شدند.

تازیان تا دو قرن مانع هرگونه فعالیت علمی بودند و تا ششصد سال هنر را بکلی تحریم کردند. هم چنان که در تاریخ غم‌انگیز هنر [نقاشی] در ایران می‌خوانیم (کاوه: 51) همه آلبوم‌های ساسانی و مانوی را معدوم کردند. در صورتی که مغول‌ها پس از چند سال ویران‌گری اجازه تأسیس چنان دانشگاهی را دادند و موانع تجدید حیات هنری را از میان بردند.

تازیان برخلاف مغول‌ها از علم و هنر نفرت داشتند و آن‌ها را به نام بدعت تحریم می‌کردند. علما و فلاسفه در سه قرن اول، همگی اسیران یا اسیرزادگان می‌بودند و تازیان ایشان را "ابناء السبایا" می‌خواندند. بغدادی حدیثی آورده که: "تمام بدعت‌ها از اسیرزادگان بیرون خواهد آمد" (بغدادی. الفرق بین الفرق. ص 121-122). تازیان مدت‌ها با آداب و رسوم و علوم و هنرهای این اسیرزادگان مبارزه می‌کرده آن‌ها را حرام و علوم اوایل و گمراه کننده می‌نامیدند اما چون کم‌کم به برخی از آن‌ها عادت می‌کردند و به سودمندی آن پی می‌بردند آن‌ها را به صورت حدیث معنعن سنی به پیغمبر نسبت می‌دادند.

و گرچه می‌توانیم مقداری از این اختلاف در عقبافتادگی را نتیجه‌ی ششصد سال فاصله زمانی میان دو حادثه فتح تازیان و فتح مغول‌ها بشمار آوریم، باز هم تا حدودی قابلیت سرعت تمدن‌پذیری این دو قوم را نشان می‌دهد ما کما بیش از دعوت خواجه نصیر طوسی از دانشمندان برای کمک به ایجاد دانشگاه و رصدخانه‌ی مراغه و عزت و احترامی که برای ایشان می‌نهاد تا آن دانشگاه را سرو

سامان داد آگاهی داریم. من می‌خواهم در این جا اندکی از وضع دانشمندان را پس از سقوط عراق به دست تازیان به یاد خواننده بیاورم تا بتواند با مراجعه به قدیم‌ترین مصادر تاریخی موجود، مقایسه‌ای میان دو حادثه‌ی تاریخی انجام دهد. اینک سرنوشت یکی از دانشمندان پس از فتوحات عمر:

عکرمه نام یکی از آن مردان است که پس از پیروزی تازیان بر بصره و پیش از سقوط تیسفون و فرار یزدگرد، مانند صدها دانشمند دیگر اسیر شد. عکرمه به بردگی حسین بن ابی الحر در آمد. و این ارباب او را به عبدالله بن عباس جد خلیفگان عباسی هدیه کرد (یاقوت‌حموی. معجم الادباء 5: 64). از این به بعد دیگر عکرمه حق اظهار علمی نداشت، زیرا که برده بود و با این که او علم خویش را از مردم کوچه و بازار آموخته بود (طبقات ابن سعد 2 ب 133 و 5: 212) و با این که او به ارباب خود ابن عباس علم می‌آموخت (اعلام الموقعین 2: 45 به نقل از ابن قسیم جوزیه) باز ناچار بود آراء علمی خود را زیر عنوان روایت از اربابش ابن عباس منتشر سازد. همین روایت‌های عکرمه بود که دو قرن بعد به خلیفگان عباسی اجازت داد که جد خویش را به لقب "حبر الامه" = دانشمند همه ملت شهرت دهند. در صورتی که چلبی در باره‌ی علاقمندی خود این "حبر امت" به علم و دانش و کتاب، می‌نویسند: عبدالله بن عباس کتاب را از دست صاحبش می‌گرفت و جلو روی او با آب می‌شست (کشف الظنون فصل 4 باب دوم مقدمه ص 33 چاپ افست) اما بالاخره ابن عباس "حبر" شد ولی استادش عکرمه هم چنان در بند بردگی او جان می‌کند تا ابن عباس بمرد. پس عکرمه از راه ارث به چنگ علی بن عبدالله بن عباس افتاد. با این که ابن عباس عکرمه را اذیت می‌کرد و گاهی پایش را در کنده می‌نهاد (ابن سعد 5: 212) باز هم پیش آمد مرگ ابن عباس و تغییر ارباب، این پیر برده‌ی دانشمند را دچار رنج شدیدتر نمود. عکرمه پایش از مرگ اربابش، علوم و فرهنگ خود را به نام آن ارباب "حبر" به میان مردم می‌برد و پخش می‌کرد. و ابن عباس شاید بدین جهت که این کار عکرمه را مقدمه‌ی حبر شدن خود می‌دید، زیر سبیلی نادیده می‌گرفت و سکوت می‌کرد و گاهی هم تایید می‌فرمود! ولی چون نوبت به پسر بی‌سوادترش، علی بن عبدالله بن عباس رسید، تازیان که از هر نوآوری ترسناک بودند و هر علم و هنر را بدعت و حرام می‌شمرند به علی بن عبدالله فشار آوردند که جلو این بدعت‌ها را بگیرد. عکرمه تنبیه شد! اینک نوع تنبیه یک دانشمند را ملاحظه کنیم: ابن‌قتیبه (م 227 هـ ق - 841 م) از گفته‌ی عبدالله حرث، و طبری (م 310 هـ ق - 922 م) از گفته‌ی یزید بن زیاد می‌نویسند: «روزی به خانه‌ی علی بن عبدالله عباس شدم، دیدم عکرمه پیر را به در مستراح بسته‌اند!» [در مقابل این سوال که] چرا با برده‌ی خویش چنین رفتار می‌کنی؟ گفت: «او بر پدرم دروغ‌ها می‌بندد. بالاخره علی عکرمه را به چهار هزار دینار فروخت.» عکرمه که از این اهانت آزرده شده بود گفت: «آیا سزاوار است علم پدرت را به چهار هزار به فروشی؟»! (ابن قتیبه، المعارف ص 201 و ابن سعد 5: 212 و طبری) عکرمه در سن 80 سالگی پس از عمری رنج و

بردگی و در بدری، در حالی که با تمام خارجی‌گری (صفری‌گری) زیر پی‌گرد دولت خلیفه بود به سال 105 هـ ق - 723 م پنهانی درگذشت و به اندازه‌ی لازم برای برداشتن جنازه‌اش تشییع کننده نداشت (طبری 3: 2483-2485). باید متوجه بود که عکرمه یکی از موسسان مذهب خارجی بشمار آمده است و تاکنون در شمال آفریقا، برخی از خوارج اباضیه خود را پیرو عکرمه می‌شمرند. (تاریخ الغرباء ابوسعید بن یونس).

عکرمه به موزیک علاقمند بود و صرافی را مباح می‌شمرد (معجم الادباء 5: 65) و در تفسیر قرآن آراء هند و ایرانی آشکار می‌کرد که بعدها قدریان و معتزله و شیعه آن‌ها را گسترش دادند (گلدزیهر- تفسیر ص 128). وقتی طاوس یمین فارسی ذکوان بن کیسان، اسبی به عکرمه هدیه کرد، بدو اعتراض کردند که به یک برده شترسواری شایسته‌تر است. طاوس که از گنوسیست‌های یمین بود پاسخ داد: «عکرمه دانشمند است. احوال طاوس در ابن خلکان. ش 283 و اخبار عکرمه در حلیه الاولیای ابونعیم اصفهانی 3: 326 - 347 نیز آمده است.

شیعیان بر تفسیر منسوب به ابن عباس اعتماد نداشتند و آن را ساختگی می‌شمردند. و پس از آن که دکتر طه حسین از این حقیقت پرده برداشت که اشعار جاهلی عرب در سده‌ی دوم و سوم به منظور اثبات تمدن عربی پیش از اسلام و علیه شعوبیان ساخته شده است، نظر شیعه نسبت به ساختگی بودن این تفسیر ثابت شد، زیرا که این تفسیر پر از اشعار جاهلی عرب می‌باشد. شیعیان می‌گفتند: «مؤلف این تفسیر، به جای آن که قرآن را از گفته خاندان پیغمبر تفسیر کند،» غالباً از یهودیانی چون کعب الاحبار و عبدالله سلام و غیلان ابو جلد گرفته است. اینان قرآن را یهودی مآبانه زیر لفظی و خشک معنی می‌کردند و بعدها این روش مورد پشتیبانی خلیفگان و فقیهان سنی قرار گرفت.

غیلان نام یک یهودی است که دخترش در باره‌ی او می‌گفت: «پدرم قرآن را هر هفت روز یک بار و تورات را هر هشت روز یک بار ختم می‌کرد.» این که قرآن بیش از ربع تورات نیست، خود دروغ بودن داستان را نشان می‌دهد، ولی به هر حال امثال این داستان به شیعه حق می‌دهد که از کتاب ابن عباس سلب اعتماد کنند، و راه را برای O.Loeth باز می‌کند تا از "مکتب یهودی ابن عباس" بنویسد:

Morgenländische Forschungen (Fleischer- Festschrift , Leipzig 1875) 298

برای ابوجلد به تفسیر طبری 13: 82 و تاریخ او 3: 1142 و طبقات ابن سعد AV 161 مراجعه شود.

دیگر از دانشمندان که سرنوشتی مانند عکرمه می‌داشتند، کیسان موسس مذهب کیسانی است که افکار خود را به نام محمدحنفیه و مختار منتشر می‌کرد، که در کاوه 38: 621 اندکی در باره‌ی او سخن رفت.

کنگر کابلی که رابط امام زین‌العابدین و محمد حنفیه بوده و در کاوه 48: 89 بدو اشارت رفت یک نمونه‌ی دیگر از چنین مردان می‌باشد.

ایرانیان در سه سده اول یورش تازیان، حق هیچ‌گونه اظهار نظر نمی‌داشتند. از این روی دانشمندان ایشان، افکار خویش را چنان که دیدیم به نام اربابان عرب خود نقل می‌کردند. هم اکنون کتاب-هایی از دانشمندان ایرانی در سده‌ی دوم در دست است که یا مانند "کتاب الفکر" و مانند 52 رساله‌ی اخوان الصفا بی‌نام مولف تالیف می‌شده و در مساجد بصره و کوفه منتشر می‌گشته و یا این که آن‌ها را به نام بزرگان مذهبی تالیف می‌کردند، مانند "مصباح الشریعه" و "اهلیلجه" و "اصیل سلیم" و ده‌ها کتاب دیگر که هر یک نیازمند مقاله‌ای مفصل‌تر از آن است که درباره‌ی "قانون‌نامه‌ی آب‌گار" در کاوه 44 چاپ شد. مثلاً مصباح الشریعه که مانند "صد در زردشت" دارای صدباب در اخلاق گنوسیستی است، بنا بر تحقیق ناشر دانشمندش آقای حسن مصطفوی تالیف یکی از دانشمندان شیعه در سده‌ی 2 هـ ق - 9 م است که به نام امام ششم شیعه ساخته است و کتاب "الفکر" را که سنیان به جا حظ نسبت می‌دهند، با اندکی پسا پیشی در فصل‌هایش همان کتاب "توحید مفضل" است که باز به همین امام ششم منسوب شده است و هر دو کتاب با دو نام در حلب و نجف چاپ شده‌اند. بعدها نیز به تقلید از این کتب، کتاب‌هایی به نام "طب النبوی" و "طب الائمه" نیز نوشته شد و پزشکی را نیز به ایشان منسوب داشتند.